



۲۰۲۱/۱۱/۰۸



عبدالباری جهانی

کیش شخصیت در تاریخ نگاری و تحلیل نگاری (قسمت سوم)

مقاومت امان الله خان در غزني، و محمدنادر خان در محاذ پکتیا:

با رسیدن اخبار استعفای امان الله خان از پادشاهی، و بر تخت نشستن عنایت الله خان در کابل و اطراف روحیات عساکر موجود به کلی ضعیف شد و در جلال آباد، لغمان، دکه و کهی عساکر رو به فرار نهادند و قواییکه بایست از حکومت دفاع مینمود در ظرف یکی دوروز از بین رفت. برای عنایت الله، که در سابق هم چندان علاقه ای به پادشاه شدن نداشت، چاره ای جز تسلیم شدن به حبیب الله کلکانی، که همه نقاط حساس کابل را اشغال نموده بودند، وجود نداشت. سردار محمد عثمان خان و حضرت صاحب شوری بازار را به حیث میانجی تعیین نمودند و او به سواری موتر خود را هر چه زود تر به محاذ جنگ رساند. به مجرد رسیدن به محاذ جنگ، خطاب به عساکریکه، در مقابل قوای حبیب الله کلکانی سنگر گرفته بودند گفت: « بچه ها شما برای که میجنگید؟ اگر برای امان الله خان میجنگید او گریخته است» همین دو کلمه حضرت شوری بازار کافی بود تا تمام عساکر و جوانانیکه خیال دفاع از کابل و سلطنت داشتند پراکنده شوند و سلاح و مهمات خود را بر جای بگذارند. به میانجیگری حضرت شوری بازار و سفیر انگلیس فرانسیس همفریس، حبیب الله کلکانی حاضر شد تا به عنایت الله خان و اعضای خانواده او اجازه دهد که با طیاره انگلیس از کابل بصوب پشاور پرواز نمایند. حبیب الله کلکانی، به تاریخ ۱۶ جنوری سال ۱۹۲۹ وارد ارگ شد و خود را به اسم خادم دین رسول الله امیر حبیب الله نامید.

علی احمد خان، که از سالها قبل آرزوی تاج و تخت کابل را در سر میپرورانید، بعد از استعفی امان الله خان، زمینیه را برای خود مساعد دیده، به تاریخ ۲۰ جنوری همان سال، در یک جرگه قومی، خود را به حیث پادشاه افغانستان اعلام نموده بود. در آن جرگه ملاها و روحانیون مشهوری چون حضرت صاحب چارباغ، ملا صاحب چکنور و سایر علماء و روحانیون حاضر بودند. P ۱۷۹ *Poullada, Reform and Rebellion in Afghanistan*

علی احمدخان با وجود نفوذی که در قبایل مشرقی، خصوصاً در بین خوگیانی ها داشت، بر مقام خود دیر نپایید. قبایل مشرقی در حالتی بودند که زیر تاءثیر و حکم هیچ کسی نبودند و در حقیقت هر که به آنها زیاد پول می پرداخت از حمایت قبایل برخوردار میبود. بالاخره قبیله خوگیانی علی احمد خان را، به بهانه شراب نوشی از خاک خود اخراج نمود و او ایله سر خود را نجات داد و خود را به پشاور رسانید. تصادف عجیبی رخ داد که محمدنادر خان و بردرانیش از فرانسه و علی احمدخان، که تنها یک جوره لباس به تن داشت، زده و کوفته، به یک روز وارد پشاور شدند؛ و در هتل دینس اطاق گرفتند.

امان الله خان، به وسیله هیات خود در پاریس، به نادر خان دعوت داده بود تا به قندهار بیاید و به حیث صدراعظم در حکومت ملی او اشتراک ورزد ولی نادر خان در جوابش گفته بود که هر دوی ما برای یک هدف می جنگیم و دیده شود که تقدیر چه فیصله میکند.

عنایت الله خان اول به وسیله طیاره به پشاور و باز به وسیله ریل به صوب قندهار عزیمت فرمود. به تاریخ ۲۷ جنوری به قندهار رسید و قبل از اینکه او به قندهار برسد امان الله خان، بعد از شنیدن فرار او از کابل، به تاریخ ۲۵ جنوری، استعفی خود را از پادشاهی واپس گرفته و خود را پادشاه افغانستان اعلام نموده بود. با وجود اینکه در ولایت قندهار او از طرف اکثریت قبیله بارکزی ها و سایر قبایل درانی حمایت میشد، ولی او همان پادشاه نبود که شش ماه قبل از سفر اروپا برگشته بود و با غرور تمام در به مردم این ولایت طعنه عقب ماندگی و بیکاری و تنبلی میداد. امان الله خان امروز به همکاری فرد این ولایت و اکناف و اطراف او ضرورت داشت؛ و در مقابل، مردم هم از او پول و اسلحه را طلب مینمودند. متأسفانه در همین حال هم اداره کوچک و قوای عسکری بی سروسامان او غرق در همان فساد اداری بود که علت اصلی سرنگونی سلطنت او گردیده بود. یکی از دوستان نزدیک مادر امان الله خان، که به حیث فرقه مشر قندهار مقرر گردیده بود، با صاحب منصبانش، بودیجه عسکری را حیف و میل میکردند. شنسب، هشتاد سال زندگی یک افغان

ص ۵۴

اگر موسم سرما و برف باری شدید مانعی را در برابر حبیب الله کلکانی ایجاد نموده بود که نمیتوانست به طرف قندهار لشکرکشی نماید، امان الله خان هم مجبور بود که موسم سرما را در قندهار به انتظار بماند و ضمناً به جمع آوری قواء و دریافت کمک از انگلیس به فعالیت مصروف باشد. غلام حیدرخان، که خود را به قندهار رسانده بود از انگلیس ها درخواست کمک نمود. ولی انگلیس ها در مسایل داخلی افغانستان بیطرفی را بهانه نموده و جواب منفی دادند. حتی در بدل پول نقد هم حاضر به فروختن تفنگ ها و مرمی نشدند. امان الله خان در قندهار ده توپ کوهی، سه هزار تفنگ و ۱۵ ماشیندار و مبلغی پول نقد داشت. امان الله خان بالاخره در اخیر ماه مارچ، که راه ها از برف نسبتاً پاک شده بود، به طرف غزنی حرکت را آغاز نمود.

امیرالدین شنسب محصل افغانی در جرمنی، که با رفیقان خود سیدکمال، خواجه هاشم و محمدعثمان خود را به قندهار رسانده، و در امور تنظیمی و اداری با امان الله خان کمک میکردند، از سوقیات عسکری او به صوب غزنی خاطرات خوشی ندارد. او به این عقیده است که وزیر داخله امان الله خان، عبدالاحد خان، که قومانده قوای پیشقراول را به عهده داشت، اولاً راه را از مخالفین پاک نموده و بعد از آن به طرف غزنی و کابل حرکت مینمود. شنسب مینویسد بمجریکه قوای امان الله خان از مقر گذشت، قبایل مخالف او، راه اکمالات او را قطع نمود و تا آخر جنگ از قندهار کمک نرسید. او مینویسد که هر موتر لاری اسلحه و جبه خانه و یا عسکر که از قندهار میرسید در بین راه تارو مار میگرددید. شنسب

ص ص ۵۸-۵۹

با وجود آنکه امان الله خان هیچ تجربه نظامی نداشته و هیچ وقت قوماندانی کدام محاذ جنگی را به عهده نه گرفته بود ولی وجود او در مابین لشکر به عساکر و ملیشه های قومی او جرأت میداد. ولی در مابین عساکر و همراهان و مشاورین امان الله خان، کما فی السابق، خابینی وجود داشت که کمر امان الله خان را هم در سابق شکستانده و هم در جریان آخرین مقاومت میشکست. بعضی از رهبران فوج از نزدیکی های غزنی به قوای حبیب الله کلکانی راپور ها میداد و در بدل شب نامه های حبیب الله را، که امان الله خان را به کفر و الحاد متهم مینمود، در مابین عساکر پخش میکرد. Stewart, P ۵۶۳

شنسب مینویسد که عنایت الله خان، که او نیز به غزنی رسیده بود، با بعضی از سران قبایل پیشنهاد نمود که یک تعداد از قوا را برای محاصره غزنی گذاشته و ما بسوی کابل حرکت میکنیم. در راه قبایل وردگ را با خود گرفته بر کابل حمله مینماییم. در مقابل یعقوب جان وزیر دربار به امان الله خان گفته بود که دشمنان میخواهند که اعلیحضرت را تسلیم دشمنان بنمایند. اعلیحضرت فوراً گفته بود که راه قندهار و غزنی قطع شده است اول باید امنیت راه را قایم نمود و ازین رو باید به مقر برگشت و با اهالی سر راه جرگه قومی نمود. آنها را با خود ساخت و باز به کمک اهالی که امنیت راه را دمه وارشدند حمله موفقانه بالای کابل میبریم.

پرواضح ایت که عقب نشینی به طرف مقر، زیر هر نامی که صورت میگرفت، معنی شکست را میرساند. اگر امان الله خان مانند یک رهبر و یک جنرال میجنگید و اراده قوی میداشت به قوه دست داشته خود تا آخرین لحظه مقاومت میورزید

و شکست را، که به قتل و غارت هزارها عسکر و ملیشای قومی که با امان الله خان تا غزنی همراهی نموده بود، تمام شد، به هیچ صورت قبول نمیکرد.

مورخین و نویسندگان های افغانستان، بدون آنکه کدام سندی در دست داشته باشند، علت العلل شکست امان الله خان را دسیسه های انگلیس میدانند. محمدابراهیم عطایی مینویسد: «وقتی نادر خان به خوست رسید، امان الله شاه خود را با پنج هزار عسکر خود را به غزنی رسانده بود. یقیناً که بساط قدرت حبیب الله را میچید، ولی در همین موقع اطلاع حاصل نمود که حضرت نورالمشایخ ۵ هزار سلیمانخیل کتواز را به صوب غزنی سوق نموده اند. گفته میشود که مصارف این لشکر را هم انگلیس میپرداخت. آنها میخواستند که امان الله را از صحنه خارج ساخته و بچاه سقاو را به وسیله نادرخان شکست دهد.

امان الله در غزنی متوجه شد که ولو هر چند قوه نظامی داشته باشد و هر چند اقوام با او دست اتحاد بدهند انگلیس از پلان از بین بردن او دست بردار نمیشوند. امان الله وضع را درک نموده عقب نشینی نمود، به کندهار و بعد از آن به هند برتانوی و از آن پس به ایتالیا رفت. عطایی، د افغانستان پر معاصر تاریخ یوه لنده کتنه ص ۲۲۹

با وجود اینکه در این مورد هیچ سند و مدرکی وجود ندارد و امان الله خان هم هیچ وقت ادعای دسایس انگلیس را حین حمله او بر غزنی ننموده؛ اگر فرض کنیم که امان الله خان به این اندازه از دسایس انگلیس میترسید به کدام جرأت استقلال افغانستان را اعلان مینمود. به کدام جرأت به باغی های هند برتانوی در قلمرو خود پناه میداد. چطور میتوانست که مهاجرین مسلمان هند برتانوی را به خاک خود دعوت نمایند. به کدام اساس و به کدام جرأت از سرخ پوشان خان عبدالغفار خان حمایت مینمود. چطور میتوانست که با خطرناک ترین و قوی ترین دشمن انگلیس اتحاد شوروی طرح دوستی بیانند؟

شکست امان الله خان در محاذ غزنی از یکسو تهدید و حملات قوای غزایی ها، که تحت نفوذ و به رهبری حضرت مجددی میجنگیدند هم از عدم فهم و تجربه شخصی امان الله خان در فنون عسکری و میدان جنگ عملی، هم از ترسی که از قوای دشمن، بخصوص حبیب الله کلکانی، به قلب او راه یافته بود و هم معلول مشاورین متملق و نالایق او بودند که درین مرحله حساس هم او را محصور نموده بودند. محی الدین انیس مینویسد: «وقتی که به نظریات بعضی اشخاصی که در آن مجالس شامل بودند نظر تعمق اندازیم خبرهای عجیبی شنیده میشود. زیرا بعضی وقایع این را نشان میدهد که دور زمامدار اردو یعنی امان الله خان را یک عده از مداهنه کارها حتی در این وقت خطرناکش هم احاطه کرده است. زیرا درین هشت روز مذاکرات آن مجالس یک نتیجه قطعی داده نتوانست.» انیس، بحران و نجات ص ۱۹۰

امان الله خان، متأسفانه از اوایل سلطنت خود، مشاورین متملق و ریاکار را به خود نزدیک ساخته و همکاران و مشاورین لایق را از خود دور ساخته بودند. فریزر تیتلر Fraser Tytler در باره مشاورین قوی و ضعیف مینویسد: «... نبوغ حکمرانان در انتخاب آدم های صحیح نهفته است. آنها باید بفهمند که به مشوره چه کسی گوش فراهد و مشوره چه کسی را گوش فراندهند. این حکم هم در حکمرانی یک کشور و هم در مقام های کوچک اداری مطرح است. آدم های قوی، در همچو مواقع، اشخاص قوی و آدم های ضعیف اشخاص ضعیف و بلی گویان را انتخاب مینمایند. آدم های ضعیف به نسبت همین انتخاب غلط سقوط مینمایند.» Tytler, Afghanistan P ۲۲۵

شنسب مینویسد که نظریه، عقب نشینی به طرف مقر، بدترین فیصله بود که اتخاذ شده بود. افشای آن نظریه به نزد همه شکست در مقابل دشمن قبول گردیده بود و بی نظمی مطلق را به بار آورده بود داد کسی به جایی نمیرسید. شنسب ص ۶۳

امیرالدین شنسب در باره فرار امان الله خان از جبهه جنگ مینویسد: «توقف او در کلات طولانی ترشد... اطلاعاتیکه از دشمن به اردو میرسید مایوس کن میبود. دشمن با تجهیزات مدرن و توپ های دور زن که تازه از کابل برای شان رسیده بود به تعقیب بودند و کوشش داشتند هر چه زود تر خود را بکلات برسانند.

مذاکرات امان الله خان با قومی و اهالی تمام نگردیده نتیجه هم معلوم نبود. و ضعیت دفاعی او رونقی نداشت که اطلاع رسیده که دو سه روز بعد دشمن بکلات میرسد. او که از مذاکرات قومی و نتیجه آن خوش و راضی نبود و پوره میدانست که چانس موفقیت با او نبود پلان ترتیبات رفتن را بخارج فراموش نکرده آن را با جزءیات طرح نموده بود. او در یک روز که اطلاع رسیدن سفایبها را گرفته بود شب آن مجلس شی نشینی برای صاحب رسوخان قوم و منصبداران بزرگ و غیره ترتیب داده بود بآنها اظهار کرده بود که چرخ اداره در قندهار خوب کار نمیکند من به شهر رفته اداره عمومی را شخصاً بدست میگیرم و علی احمدخان را بکلات میفرستم تا امور اداره و کار درست شود. آن گفتار ها محض برای پرخواب دادن بود تاکسی شور نخورد. در حقیقت آن همه ساخته کاری برای فاش نشدن فرار او بود. اکثر مدعوین شب با آن نظریه مخالفت کرده بودند. با وجود آن اعلیحضرت تصمیم خود را که گرفته بود عملی کرد. در قرار قراری همان شب با چند موتر لاری عسکری جانب قندهار فرار کرده بود...

امان الله خان با بردرائش فرار کردند و برای حفاظت شان چندین تن گارد شاهی را باخود گرفته جان سلامت بردند. مگر ما چهارتن تعلیم یافته گان را که نیز از جمله گارد بودیم و از سرو جان تیر شده برای کمک او از اروپا آمده بودیم در تمام سفر انقلاب آن زحمات را دیده و برداشت کرده بودیم نزد دشمن بدشت گذاشته بود» شنسب ص ص ۶۸-۶۷

« روزو شب منزل زده بروز سوم به منزلباغ شهر قندهار رسیده بودیم. در آنجا عسکر فراه و قومی رسیده معطل به امر ثانی توقف داشتند. ما نیز قدری استراحت داشتیم که چند عراده لاری با حمل نان از شهر رسید. نان های خشک با پنج افغانی بهر یک عسکر و قومی تقسیم گردیده موترها واپس به شهر باز گشتند.

با رسیدن موترهای نان از شهر تا آن وقت که ما بی خبر بودیم خبر شدیم که امان الله خان بخارج رفته بود و علی احمدخان شاغاسی صاحب تاج و تحت شده بود. پس از رفع گرسنگی و تشنگی ما معطل امر ثانی نکرده روانه شهر شدیم. در شهر دکانها همه باستثنای نانوايي ها بسته بودند ماراساً به تلگرافخانه رفتیم. عبدالفتاح خان و فارق خان تلگرافی آشنایان ما بودند. آنها از بازدید ما خرسند گشته فوری چای و نان و پنیر حاضر کردند و قصه خارج رفتن امان الله خان را بیان کردند و رسیدن علی احمد خان را به سلطنت معلومات دادند.

غلام محمدخان همسفر ما، که شاهزاده وقت گشته بود، خبر شده بود که ما به تلگرافخانه بودیم. فوری به نزد ما حاضر شده بود خوشی میکرد که بعافیت رسیده بودیم. وقت چاشت نزدیک بود او ما را برای نان چاشت به دربار پدر خود برد که مردم زیاد بدربار علی احمدخان حاضر بودند. در وقت نان همه دور دستراخوان ها جمع شده از طعامهای گوناگون و لذیذ که ما از وقت ها چنان طعامها را بچشم هم ندیده بودیم استفاده اعظمی کردیم.

ما اوضاع دربار و مردم را خوب ندیده بودیم. بعد از نان باهم فیصله کردیم که بوقت شب از شهر خارج گردیده راه چمن را در پیش بگیریم. با غلام محمد خان بالای فیصله خود ما مفصل حرف زدیم و با او واضح گفتیم ما اوضاع را خوب نیافته در همین شب از طریق ریگ و بی راهی به چمن میرویم. او خودش اوضاع عمومی را بدتر وانمود ساخته گفت قندهاریها برای اینکه شهر و خودشان تا رسیدن پردل خان در امان بماند و چورو چپاول رخ ندهد پدر من را به تخت سلطنت نشانده اند. همینکه پردل خان در پشت دروازه های شهر برسد پدرم را باو تسلیم می نمایند.» همان کتال ص ص ۶۹-۷۰

طبق گفته غلام محمد پسر علی احمدخان، چند روز بعد قواوی حبیب الله کلکانی به قندهار رسید. شهر را گرفتند. علی احمدخان که در خانه یک تن از شهریان هزاره قندهار خود را پنهان نموده بود گرفتار شد. به کابل فرستاده شد و حبیب الله او و عبدالواسع اخندزاده را از دهن توپ پرانند. شهر به دست لشکر کلکانی افتاد. در بیش از سه ماهیکه بر قندهار مستولی بودند از هیچ نوع انتقام جویی و قساوت دریغ نورزیدند.

برخلاف ادعای امان الله خان، که در صفحه دوم نامه اخیر خود، که رد اتهامات وارده نادرخان است، ادعا نموده که « بامن ملت مخالفت نکرده بلکه اوامر مرا صادقانه اطاعت نموده اند و مرا پادشاه ساختند و ده سال خدمت و مدد کرده در مرحله آخرین هم با لشکر من در کابل و راه قندهار تا آن وقت مدافعه کرده اند و دشمن را شکست ها دادند تا خود رفتن را ترجیح دادم.» ملت با او نبود و اگر میبود، در مقابل چند دزد گردنه، فوج منظم و رژیم او سقوط نمیکرد. قبایل

مشرقی اورا به یک صدا محکوم و بعضی اورا تکفیر نموده بودند و افواج منظم حکومت را که برای سرکوب نمودن شورش ها بدان سمت فرستاده شده بودند شکست های پی در پی داده بودند. صفحات شمالی، خصوصاً کوهستان، باغی شده بود و بالاخره کابل را سقوط داد. قبایل غلجی و غیردرانی سمت جنوبی منگل، زدران، احمدزی، اندر و... از مقر تا قلات امنیت راه ها را از بین برده و بر قوای حامی و مدافع امان الله خان حملات مینمودند و در حقیقت علت ناکامی او در گرفتن شهر غزنی و به دست آوردن دوباره کابل گردید. حتی قبایل غیر درانی قندهار و اشخاص سرشناس آنها محمدنعیم خان بابی، عزیزالله خان بابی، موسی خان توخی، کرو توخی، حاجی شانو برکی، حاجی یعقوب کابلی و... نه تنها با امان الله خان همکاری ننمودند بلکه تا سقوط دوباره قندهار به دست مهردل خان بارکزی و شکست کامل سقوی ها، در مقابل طرفداران امان الله خان اسلحه گرفتند و حتی موسی خان توخی جرنیل افتخاری رژیم حبیب الله کلکانی بود. مادر کلانم حکایت میکرد که کرو توخی، تا آخرین مرمی که در اختیار داشت، از برج نورزایی قلعه قندهار، بر قوای محاصره کننده شهر، که از طرف مهردل خان رهبری میشد، فایر مینمود و دشنام میداد. اورا زنده گرفتند و به کابل فرستادند.

وقتی نادرشاه به قدرت رسید، اکثر اینها را عفو نمودند؛ تنها کرو توخی را، که تا آخرین لحظه به نفع حبیب الله کلکانی می جنگید اعدام نمود. یک شعر فولکلوری در، همان وقت، در باره این جنگهای اخیر قندهار و فتح شدن آن سروده شده حاکی از اعدام شدن کرو است.

د کرو ناوکی ژاړي څڅڅڅڅ کرو د خدایه غواړي

کرو یې مثله کی موټران پر تیروي څڅڅڅ نادرخان غزا کوي

خانم جوان کرو گریه میکند و از خدا کرو را زنده میخواهد. کرو را مثله نموده و زیر تاپر موترها گذاشته اند. نادرخان غزا میکند.

غلام نبی خان چرخي:

فرار نمودن امان الله خان از کابل و گذاشتن تخت و تاج به برادر بزرگ خود عنایت الله خان، تمام طرفداران اورا، خصوصاً کسانی که در خارج از کشور زندگی میکردند، حیران ساختند. غلامی نبی خان، که در این وقت سفیر افغانستان در مسکو بود، از شوروی ها درخواست کمک نمود. ژرژ گیورگی آقابکوف، مامور شبکه جاسوسی اتحاد شوروی، کی جی بی که دوبار، در سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵، در افغانستان ماموریت داشت، و خاطرات خود را، پس از فرار نمودن به فرانسه، در سال ۱۹۳۰ به چاپ رسانده، در عملیات غلام نبی خان چرخي، در شمال افغانستان اشتراک ورزیده بود.

آقابکوف در خاطرات خود مینویسد که سازمان کی جی بی طرفدار بچه سقاء بود و استدلال میکرد که او از طبقه پایین جامعه پرولتاریا برخاسته و میتواند با کمک نمودن به او یک وقت در مقابل برتانیه کارگرفت. وزارت خارجه به این عقیده بود که چون بچه سقاء فقط مورد حمایت مردم شمال افغانستان قرار دارد لذا پس از چندی که بر سریر قدرت قرار گرفت بخاطر بسط نفوذ خود در ترکستان سیاست تجاوز کارانه ای نسبت به شوروی در پیش خواهد گرفت.

آقابکوف مینویسد «در اجلاس پولیت بورو که یکشنبه با حضور استالین و غلام نبی خان و پریماکوف، وابسته نظامی شوروی در افغانستان، تشکیل گردید، تصمیم گرفته شد که یک گروه از سربازان ارتش سرخ با لباس افغانی و به فرماندهی پریماکوف عازم افغانستان شوند. آنها بایستی مخفیانه از مرز عبور نموده و یکسره تا کابل بتازند و برای اینکه مشکلی در مسیر آنان بوجود نیاید بنا شد فرماندهی ظاهری این گروه با غلام نبی خان باشد تا از نفوذ خود در شمال افغانستان استفاده نماید.

چند هفته بعد این برنامه به ترتیب زیر به اجرا درآمد:

یک روز صبح مردم شهر مرزی ترمز شاهد بودند که هواپیماهای شوروی از فراز آمودریا بسوی پست مرزی پاتاگیسار پرواز نموده و بمحض اینکه مرزداران افغانی متوجه آنها شدند تمام آنها با را شلیک مسلسل از هوا پیمادرو کردند و

بلافاصله بعد از آن یک گروه پیاده نظام ۸۰۰ نفری از ورزیده ترین واحد های مستقر در تاشکند از کنار آمودریا سربر آورده و در حالیکه همگی مسلح به مسلسل بودند همراه چند توپ به سمت مزار شریف به حرکت آمدند. این عده در بین راه چند دسته از نظامی های افغانی را که بر سر راهشان سبز شده بودند بضرع مسلسل و توپ از پا در آوردند.

در حومه مزار شریف در برابر آنها مقاومت های صورت گرفت که فوراً خنثی شد و سربازان ارتش سرخ با لباس افغانی به آسانی اختیار شهر مزار شریف را در دست گرفتند. تعداد کل تلفات افغانها از ابتدای شروع حمله به مرز تا تسخیر شهر مزار شریف در حدود دو هزار نفر برآورد میشود.

مجاهدین بچه سقاء که بیشتر از پناهندگان ترکمن و بخارایی بودند در مشرق مزار شریف گرد آمدند تا از پیشرفت قوای غلام نبی خان به سمت کابل جلوگیری نمایند. غلام نبی خان نیز مردم مزار شریف و اطراف آنرا به دور خود جمع نمود و به همراه قوای سرخ بطرف شهر تاشقرغان حرکت نمود.

در نزدیکی تاشقرغان این دو نیرو باهم برخورد کردند و پس از ۶ ساعت جنگ قوای بچه سقاء تارومار شده و در حالیکه حدود سه هزار کشته از آنها بر جای مانده بود فرار کردند. در نتیجه قوای ما و غلام نبی خان بدون زحمت و درگیری جدید با کمال سهولت شهر تاشقرغان را بدست گرفته و شروع به پیشروی به سوی خان آباد واقع در مشرق تاشقرغان نمودند.

در حالیکه این وقایع جریان داشت مسکو خبردار شد که امیر امان الله خان ناگهان از مبارزه با بچه سقاء منصرف شده و از قندهار به هند گریخته است. که در نتیجه این کار عملیات قوای اعزامی ما هم بی ثمر ماند و کاری جز عقب نشینی برای غلام نبی خان باقی نماند. به دستور مسکو تمام سربازان ارتش سرخ نیز دست از جنگ کشیدند و همه آنها سه روز بعد در واحد های خود در خاک شوروی مستقر شدند. «آقابکف، خاطرات ص ص ۲۰۴-۲۰۵»

جای تعجب است که نویسندگان های ممتازی چون محی الدین انیس هنوز هم به این عقیده بودند و تا آخر به این عقیده ماندند که درین حمله روس ها دخیل نیستند بلکه تمام عملیات از طرف غلام نبی خان چرخ میچورد. محی الدین انیس مینگارد که آوازه حمله روس بر خاک افغانستان را بچه سقاء انداخته بود و بدان وسیله میخواست که مردم را بر ضد روس ها تحریک نموده و به این طریق غلام نبی خان را مواجه با شکست سازد. انیس، بحران و نجات ص ص ۱۹۵-۱۹۶

محمدنادرخان:

با از میان رفتن تهدید امان الله خان، با گرفتار شدن و اعدام شدن والی علی احمد خان و با شکست غلام نبی خان چرخ در شمال، حبیب الله کلکانی خود را نسبتاً مطمئن احساس کرد و تمام هم خود را به جبهه پکتیا و مشرقی، که نادرخان و محمدهاشم خان در آن فعالیت میورزیدند، متوجه ساخت. نادرخان هنوز در فرانسه بود که از طرف کلکانی دعوت به همکاری شد و در پشاور پیشنهاد کرسی صدارت در حکومت ملی از طرف امان الله خان رسید. نادرخان دعوت کلکانی را مستقیماً رد نمود و با او اعلان جنگ داد و در جواب دعوت امان الله خان گفت که هر دوی ما برای نجات وطن کار میکنیم و دیده شود تا قسمت چه فیصله میکند.

نادرخان با وجود علالت مزاج شدیدی که داشت از نیس، فرانسه در ماه فیروزی ۱۹۲۹ بصوب هند برتانوی حرکت نمود. نادرخان تا پشاور از تب شدید رنج میبرد و با وجود آن هم به سفر خود در کشتی ادامه داد. شاه ولی خان، یاد داشت های من ص ص ۳۶

قبل از آنکه فرستاده گان امان الله خان به پشاور برسد و با نادرخان ملاقات نماید، نادرخان از سرفرانسیس همفریس، که در همین وقت در پشاور بود، سوال نمود که حکومت برتانیه چه کسی را میخواست که بر تخت کابل بییند و آیا امان الله خان را قبول خواهد کرد؟

همفریس در جواب او گفته بود که حکومت برتانیه به هیچوجه در استقلال آن کشور مداخله نمی نماید و به هیچوجه از بیچارگی آن کشور استفاده نخواهد کرد. Stewart, Fire in Afghanistan P ۵۲۰

حکومت هند برتانوی، از علی احمد خان و نادر خان خواهش نمود که به زود ترین فرصت ممکنه از خاک آنها خارج شوند و به داخل افغانستان بروند. علی احمد خان فرزند خود را به قندهار فرستاد تا از امان الله خان بپرسد که او را در قندهار قبول میکند یا خیر. نادرخان، قبل از علی احمد خان، بصوب وطن حرکت نمود. او و شاه ولی بطرف جنوبی حرکت کردند و محمد هاشم خان را بطرف مشرقی فرستاد.

نادرخان در تل با میکوناشی، که بعداً سفیر برتانیه در کابل شد، دیدار بهمرساند. میکوناشی، هم مانند همفریس، بیطرفی برتانیه را اعلام نمود و نادرخان روز بعد در پاره چنار با شاه محمودخان، که از طرف حبیب الله کلکانی فرستاده شده بود، دیدار نمود. حبیب الله، در پیامیکه بنام نادرخان فرستاده بود، از نادرخان دعوت بعمل آورده بود که با او همکاری نماید زیرا او میدانست که قبایل افغانستان او را به صفت شاه افغانستان قبول نخواهند کرد. نادرخان از شاه محمودخان در باره نظر قبایل جنوبی، که شاه محمود خان از آن گذر نموده بود، بمقابل خود سوال نمود و شاه محمود گفته بود که نظر تمام قبایل در باره او مثبت است و آنها رهبری او را قبول مینمایند. Ibid P ۵۲۴

نادرخان در جنوبی با مشکلات زیاد و شکست های نظامی روبرو شد و همچنین حمله اول او بر لوگر به ناکامی انجامید و از لوگر واپس به سمت جنوبی کشید. حضرت نورالمشایخ، که از همکاری با حبیب الله نه تنها دست نکشیده بلکه حامی بزرگ او بود، در نزدیکی گردیز با شاه ولی خان دیدار بهمرسانید و به شاه ولی خان گوشزد نمود که همه آل و عیال آنها در کابل نزد حبیب الله کلکانی است؛ اگر آنها به مقاومت و جنگ دوام دهد سبب هلاک آل و عیال خود شوند. لذا بهتر آن خواهد بود که آنها به هندوستان حرکت کنند و او سلامتی تمام آل و عیال او را به عهده میگیرند. شاه ولی خان به خواسته های حضرت جواب منفی داده بود و گفته بود ما پروای آل و عیال خود را نداریم چون به خاطر نجات وطن خود کمر بسته ایم. نورالمشایخ چند روز بعد در سنجک، که مرکز اداری نادرخان بود، با نادرخان ملاقات نموده و عین پیشنهاد را نموده بود. چون جواب منفی گرفته بود، بعد از آن با هم ملاقات نمودند. شاه ولی خان، یادداشت های من ص ۵۹

انگلیسها با نادرخان و بردانش قرار گذاشته بودند که اگر در افغانستان به شکست مواجه شوند و داخل خاک هندوستان گردند دوباره اجازه بازگشت به خاک افغانستان داده نمیشود. در ماه جولای تا ماه اگست ۱۹۲۹ جنجال بین شینوار و مهمند بر سر راهداری و محصول گرفتن از کاروانها به جنگ داخلی بین دو قبیله منجر شد. حبیب الله توانست تا از موقع استفاده نموده و، در ماه سپتمبر، جلال آباد را بگیرد و قوای هاشم خان را شکست بدهد. هاشم خان بعد از شکست در جبهه مشرقی به خاک هندوستان فرار نمود و اجازه دوباره ورود به خاک افغانستان را از دست داد. Adamec, Afghanistan's Foreign Affairs P ۱۷۲

وقتی نادرخان در جبهه پکتیا و لوگر دچار شکست های پی در پی گردید به انگلیسها درخواست نمود که اگر به وزیر های آنطرف سرحد اجازه داخل شدن به محاذ جنگ داده نشود او هم مجبور به فرار به خاک هندوستان میشود. انگلیس ها به این درخواست نادرخان جواب مثبت و منفی نداد و در ضمن از رفتن وزیری های آنطرف سرحد ممانعت ننمود، و پیوستن وزیری ها را با نادرخان نادیده انگاشت. درحالیکه عساکر حبیب الله در سمت مشرقی کشور با قبایل مصروف جنگ بود اطلاع رسید که قندهار از طرف قبایل درانی محاصره شده است. حبیب الله مجبور شد که یک قسمت بزرگ قوای خود را برای شکستادن محاصره و نجات قندهار بدان سمت بفرستد. در این صورت کابل از قوای عسکری خالی شد و شاه ولی خان به تاریخ ۱۳ اکتوبر ۱۹۲۹ ارگ را گرفت و دور روز بعد نادرخان پادشاه جدید افغانستان اعلان شد. Ibid p ۱۷۲

شاه ولی خان خاطره حمله آخرین را چنین توصیف مینماید: «... به محمد یعقوب خان توپچی تعلیم یافته فرانسه امر دادم که توپ بزرگ فرانسوی را رو بروی دروازه جنوبی ارگ آتش کند. معلوم نیست گلوله توپ در سینه دوست اصابت میکند یا به دل دشمن؟ فیر دوم را خودم اجراء نمودم فریاد حسرت از مردم بلند گردید. به مجرد آواز توپ های ما

توپهای شیردروازه و گنبد کوتوالی و آسمایی نیز به غرش در آمد. ناگهان آواز های دهشتناک و مهیب از ارگ برخاست. ذخیره چندین ساله مواد ناریه منفجر گردید و ارگ به کوره آتش تبدیل شد. شرار آتش و ستونهای دود فضا را فراگرفت. فیر دشمن خاموش شد. امر آتش بس دادم. آخرین شعاع آفتاب کابل را در میان دود آتش ترک گفت. شام رسید معلوم نیست سرنوشت خاندان ما چه شد. در پرده ظلمت شب نیز شعله های آتش فضای ارگ را با چهره خشمناک آن در نظرها جلوه میداد. یادداشت های من ص ۸۶-۸۷

نادرخان به تاریخ ۱۵ اکتوبر داخل ارگ شد و بر اریکه قدرت تکیه زد. ازین به بعد او را اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی خطاب نمودند. بدین صورت کشور از ظلمت، جنایات و بی عدالتی هاییکه در تاریخ خود کمتر به یاد داشت نجات یافت. نادرشاه، بعد از نجات وطن، با وظیفه خطیر آباد نمودن و اصلاحات کشور در حالی مواجه شد که در ارگ و خزانه تقریباً هیچ چیز باقی نمانده بود. شاه ولی خان مینویسد: « امروز با هزار مشکل توانستیم آتش باقی مانده ارگ را خاموش کنیم. بجز حرمسرای خورد و قصر باغچه تمام عمارت ها سوخته بودند. آنچه سامان و فرش و موبل در ارگ و دلکش بود غارت شده بود. از خزانه آنچه از دست حبیب الله باقمیانده و از چنگال مردم نجات داده شده دونیم لک افغانی بود. از کتب قلمی نیز چندین نسخه به هزار زحمت بدست آمد و بمرجع آن سپرده شد. همان کتاب ص ۹۰

درین وقت، که خزانه، طبق ادعای شاه ولی خان، بصورت کلی خالی بود، قبایل جنوبی و وزیری به هر صورت طالب پادشاه بودند. آنها که جان و مال خود را به خطر انداخته بودند باید هم در بدل چیزی بدست میآوردند. نادر خان، با جیب و خزانه خالی، به هیچ صورت نمیتوانست قناعت آنها را حاصل نماید؛ و قبایل به چور کردن ارگ و دفاتر و آبادی های دولتی آغاز نمودند. آدمک از قول یک تاجر المانی اوتو ایبرت، که در جریان حوادث اخیر در کابل زندگی میکرد، در باره لگام گسیختگی قبایل مینویسد:

انضباط و اداره بکلی از میان رفته و این افراد قبایل، پسرچه ها و خانم ها را یکسان چور میکنند. همراه من غرض نگرفتند، مگر سفارت فرانسه و روسیه را چور کردند و ترکها فقط به وسیله پرداخت پول خودهارا نجات دادند. تنها سفارت جرمنی بود که سالم ماند.

ایبرت مینویسد که چندین دفعه قبایلی ها با چاقوها در دست داخل سفارت جرمنی شدند؛ مگر به آنها حالی ساختیم که ما جرمنی ها هستیم. آنها میرفتند و میگفتند که آنها در تلاش کوهستانی ها هستند و با ما غرض ندارند. ایبرت مینویسد که قبایلی های منگل و جدران را دیدند که قوماندان های خود شاه ولی و شاه محمود را، که آنها را از چور نمودن خزانه ممانعت میکردند، تهدید میکردند. قبایلی ها با پشته های نوت های کاغذی از ارگ می برآمدند. به یک دست کوله پشتی خود را گرفته، بدست دیگر تفنگ داشتند و به دهان خود چاقو داشتند که اگر ضرورت شد از هر دو کار بگیرند. با هرکسیکه مال غنیمت را از آنها میگرفتند آماده جنگ بودند. یگانه کسانیکه بر آنها کنترل داشتند کلان های قوم خودشان بودند و آنها هم صرف از تقسیم شدن مساویانه مال غنیمت نظارت میکردند. Adamec, Afghanistan Foreign Affairs P ۱۷۹

نادرشاه برادر خود محمدهاشم خان را مامور به تشکیل کابینه ساخت و به او وظیفه صدارت و وزارت داخله را سپرد. و فردای آنروز در روزنامه اصلاح فرمان شاهی به این مضمون به چاپ رسید:

« به جلالتمآب محمدهاشم خان.

چونکه خدای متعال افغانستان را از آتش جنگ داخلی نجات داد و ملت مرا به حیث پادشاه انتخاب نمود؛ آرزو دارم که افغانستان یک کشور پیشرفته ای باشد که با جدیت تمام از شریعت اسلامی پیروی نماید و کشور بیشتر از هر وقت دیگر به خوبی اداره شود و امر هر اداره در مقابل ملت مسوول باشد و اصلاحات به آسانی و بدون کدام مانع صورت بگیرد. من مطابق اوامر اسلام و مقررات سایر کشورهای متمدن فیصله نمودم که یک صدراعظم را تعیین نمایم تا او یک کابینه را تشکیل دهد. چون خوت به پاکی و شخصیت قوی و پرکاری مشهور هستی ازینرو شمارا به حیث صدراعظم تعیین نمودم. توکل بر خداکن و کابینه خودت را تعیین کن.» Ibid p ۱۸۱

اولین عملی که نادرخان نمود به همه وزراء خود فرمان صادر نمود و در آن اعلام نمود که تصمیم به ریشه کن کردن فساد اداری گرفته است و میخواهد که تمام آن کسانیرا که رشوت میگیرند و یا از مقام خود استفاده سوء مینمایند سزای سخت بدهد. Ibid P ۱۸۰

ادمک مینویسد: حکومت در روزنامه انیس یک تعداد مقرری های حکومتی را ذکر نمود و به وزارت معارف حالی نمود: « در نظر گرفته شده است که مکاتب متوسطه آغاز شوند و در مکاتب تدریس صنایع مستظرفه شروع گردد. مکاتب ابتدایی در پایتخت آغاز خواهد شد. به تعقیب آن، به زودی مکاتب متوسطه و لیسه ها شروع خواهد شد. حبیبه لسان انگلیسی، امانی لسان جرمنی، غازی لسان انگلیسی و استقلال لسان فرانسوی آغاز میگردند. برای آموزش تلگراف، زراعت و صنایع مستظرفه مکاتب آغاز خواهد گردید. همانجا

نادرشاه باید اولتر از همه حبیبه الله کلکانی، را که با رفقای خود به کوهستان رفته بود، از بین میبرد. حبیبه الله، که دیگر توان مقابله را در خود نمی دید، در بدل عفو نمودن او و رفیق هایش، حاضر به تسلیم شدن شد. نادرشاه، با وجود آنکه به حبیبه الله وعده عفو سپرده بود و به قرآن سوگند یاد کرده بود، قضاوت در باره او و رفقاییش به مردم سپرد و مردم تقاضای اعدام او را نمودند. حبیبه الله، صدراعظم او سید حسین، برادر او حمیدالله و ۹ تن دیگر از رفقاییش به تاریخ ۱۱ نومبر در نزدیک ارگ اعدام شدند. Ibid p ۱۸۲

مرحوم غبار در باره حوادث اخیر، خاصتاً جنگ های اخیر نادرخان و برادرانش با حبیبه الله کلکانی، یک تحلیل عجیب و غریبی را ارائه میدارد، که نه تنها برای اثبات مدعای خود به هیچ سند و مدرکی تمسک نمی ورزد بلکه تحلیل او به یک رویاء و خواب پریشان میماند تا به یک ارزیابی تاریخی. در این تحلیل وقایع تاریخی، به نظر مرحوم غبار، مردم افغانستان و کسانیکه در میدان سیاست این کشور حصه موثر گرفته بودند گویا از خود هیچ اراده نداشتند و مانند مهره های بیجان شطرنج بدست دیگران حرکت میکردند. از روز اول تا به روز آخر همه نقشه ها در خارج کشور طرح و بدون اینکه هیچ کسی بفهمد عملی میگردید. اگر این تحلیل زنده یاد غبار را قبول نماییم باید اذعان کنیم که نه از خود تاریخی داشتیم، نه انگلیس ها را سه بار در میدان جنگ شکست داده ایم. نه امان الله خان ونه پروگرام اصلاحات وجود داشت و نه هم کسی به نام حبیبه الله کلکانی در مقابل او بغاوت نموده و شکست داده بود و نه هم نادرخان کسی بود که ادعای نجات کشور را مینمود. یا به عبارت دیگر این همه وقایع تاریخی صرف صحنه سازی هاست که برای از بین بردن امان الله خان طرح شده بودند. مرحوم غبار مینویسد:

« ... در ۴ جوزا شاه از افغانستان خارج شد و در ۵ جوزا باز نماینده و نامهء بچه سقا (توسط علیشاه از بنی اعمام نادرخان) در پاکتیا رسید و از نادرخان تقاضای مصالحه و شرکتش در امور دولت نمود. در ۲۳ جوزا طایفه احمد زایی و طوطا خیل و منگل میرزکه از طرفداری بچه سقا دست کشیدند و حمایت خودرا از نادرخان اعلام نمودند. در سرطان نقشه جدید سری نظامی ضد بچه سقا طرح و عملی شد و آن اینکه: زمینه طوری فراهم آورده شد که قوهء دلیر نظامی حکومت اغتشاشی در محاذات پاکتیا و ننگرهار کشیده و جذب شود تا مرکز کابل قوای دفاعی خودرا بیازد و آن گاه حمله قاطع و ناگهانی از جبهه پاکتیا عملی و دشمن امحا گردد. خصوصاً که سید حسین وزیر جنگ را قبلاً از مرکز دور و در ولایات شمالی کشور مشغول ساخته بود. تا این وقت حضرت نورالمشایخ که زمام حرکات قوای سلیمانخیل را در دست داشت توانسته بود که آنان را برعکس سابق از معاضدت با بچه سقا و از مخالفت با نادرخان منصرف نموده و بشکل بیطرف از صحنه خارج نماید. خودش نیز در شهر گردیز بغرض مذاکره با شاه ولیخان برادر نادرخان وارد شد.

حکومت اغتشاشی که در ۲۳ جوزا با قوای کافی بقوماندانی جنرال محمدصديق خان صاحبزاده در گردیز حمله کرده و مغلوب گشته و جنرال زخمی شده بود اینک بار دیگر حمله قویتر خودش را در ۴ سرطان بشهر گردیز تکرار کرد. البته قوماندان جبهه شاه ولی خان فرار نمود و سپاه سقوی را در گردیز و ماحول مشغول گذاشت و این مشغولیت دشمن تا سقوط کابل طول کشید.

عین این نقش سری در محاذ ننگرهار بازی شد. در حالیکه محمدهاشم خان برادر نادرخان با یک عده اشخاص فعال دیگر از مدتی بدینسو در ولایت ننگرهار فعالیت بسیاری کرده و قوت محکمی در هر طرف آماده نموده بودند، خصوصاً

که اشخاص متنفذی در سر تاسر ولایت بطرفداری نادر خان خدمت مینمودند مثلاً ملاصاحب چکنور، پادشاه گل خان، محمدگل خان مهمند، سیدحسن کندکشر کنری، مرزا پاینده محمدخان، حبیب الله پاچا... و امثالهم. بهمین سبب بود که هنگام ورود محمدهاشم خان در سرحد تورخم یکهزار و دوصد نفرمهمند و شینوار بریاست پاچاگل خان باستقبال او برآمد. ملاصاحب چکنور در چکنور ضیافتی بزرگی داد... اجتماعات مجدد شروع شد. مردم خوگیانی به تجمع تازه پرداختند...

با وجود این جمع و جوش مردم ننگرهار، البته محمدهاشم خان نمیتوانست عکس نقشه معینه بکابل حمله کند، زیرا مقرر شده بود که حمله نخستین و اشغال کابل از جبهه پاکتیا که نادرخان در آنجا بوده و نزدیکتر به کابل است عملی شود. پس هاشم خان بقوای مهمند و افریدی امر فرستاد که تا اطلاع ثانی وی از جای خود حرکت نکند (البته ازین حقیقت تنها غبار اطلاع دارد) در صورتیکه این اطلاع ثانی هرگز صادر نشد. در عوض از طرف دوستان و طرفداران حکومت اغتشاشی از بچه سقا خواسته شد که در ننگرهار حمله نماید (مثلاً که از بچه سقا این درخواست را نمود؟) و مردم برای تسخیر حاضرند. اینست که سقیات بچه سقا به استقامت ننگرهار آغاز گردید و قوای او در گندمک و سرخورد در طی جنگهای چهار روزه قوه مدافع خوگیانی ها را که از نقشه اصلی جنگ بیخبر نگهداشته شده بودند در هم شکست (چرا بیخبر نگه داشته شده بودند؟) محمدهاشم خان به سفید کوه و محمدگل خان مهمند به پاکتیا فرار کردند. ننگرهار تا جلال آباد به دست قوای سقوی افتاد. و این سپاه درینجا مشغول ماند تا کابل مورد حمله پاکتیا قرار گرفت. وقتیکه این سپاه خواست بمدد کابل برود، مورد هجوم قوه های متعدد مردم ننگرهار واقع گردید و مجبور به تخلیه جلال آباد شد. البته این قوای متعدد مردم ننگرهار طبق نقشه عمل کرده بود!!) تا روزیکه این سپاه با جنرال خود خان محمد دزد مشهور در بتخاک میرسید کابل از طرف قوای پاکتیا اشغال شده بود. بناچار محمدخان با قوای خود از بتخاک به پروان و تگاو کشید و بسرعت پراکنده شد.

در پاکتیا نقشه جدید بسرعت عملی شد. از یکطرف قوای بزرگ سقو در پاکتیا کشانده شد و با محمدصدیق جنرال یکجا در اطراف گردیز سخت مشغول نگه داشته شدند از طرف دیگر نادرخان تقویه و مخالفتهای داخلی ولایت تصفیه گردید. (البته طبق نقشه!!) روزکه قوای خوگیانی در منار چکری معروض شکست ساخته شد (۲۹ سرطان ۱۳۰۸) فردای آن ۳۰ سرطان الله نواز خان هندی از جاجی بغرض استمداد بعلاقه وزیر آنطرف خط دیورند رفت. سید عبدالله شاه جی هندی هم بحیث معاون شاه محمودخان برادر سپه سالار معین شد. میرزا نوروز خان لوگری جریده اصلاح را از ۱۵ اسد در پاکتیا منتشر ساخت. در ۲۹ اسد یک قوه سقوی در بین میرزکه و مچغو از قوه پاکتیا شکست خورد. در اخر سنبله هزار مرد مسلح وزیری و مسعود وارد پاکتیا شد. غبار، افغانستان در مسیرتاریخ جلد دوم ص ص ۱۶-۱۳

مرحوم غبار، مانند بسیاری از منورین و نویسندگان کشور، در تحلیل های تاریخی خود، معتقد به همه چیز دسیسه Conspiracy Theory بوده است. این نوع تحلیل ها، بعضاً در موارد واقعات روز مره به درد مباحث میخورد؛ ولی در باره حوادث تاریخی و تحلیل نمودن آنها معمولاً ضرورت به اسناد و مدارک میداشته باشیم. حدس و گمان ما، هر چند معقول به نظر برسد، ولی اگر مبتنی بر اسناد معتبر نباشد، به درد تحلیل های حوادث و متون تاریخی نمیخورد. در متن فوق مرحوم غبار می بینیم که همه حوادث، طبق یک پلان سنجیده شده، که مطلب از پلان گذار باید که انگلیس باشد، به پیش میرود. ولی در زمینه هیچ نوع سند ارایه نشده است. بناءً ما مجبور به قبول نمودن آنها نیستیم و به هیچ صورت به آن تمسک ورزیده نمیتوانیم.

ولادیمیر بویکو مینویسد که برتانیه در سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹، که سالهای مشکلات بزرگ افغانستان بود، با معقولیت تمام موقف بیطرفی اختیار نمود. و درباره این موقف برتانیه، مینویسد که تمام بیانیه های سیاستمداران افغانستان و شوروی، که بر ضد مداخله های انگلیس مینمودند، بر پایه گمان های بی اساس و یا تحریف اطلاعات آگاهانه استوار بودند. بویکو، دولت و اپوزیسیون در افغانستان. ص ۱۵۳

یکی ازین موضوعات تبلیغاتی مسله اشتراک جاسوس مشهور برتانیه تی ای لارنس T.E. Lawrence در شورش های قبایل سمت جنوبی کشور است. ارنولد فلیچر مینویسد که لارنس در بحبوحه جنگ های داخلی افغانستان در وزیرستان جنوبی به علاقه وانه سفر نموده بود و در آنجا در یک دفتر به حیث تالیبست اجرای وظیفه مینمود. افغانها

در این موضوع هیچ شک نداشت که لارنس برای مأموریت مخفی جاسوسی و استفاده نمودن از شورش های افغانستان در این علاقه پنهان شده است. فلیچر مینگارد که قربانی این آوازه ها یک ملای بد بخت به نام سید پیر کرم شاه گردید. شخص مزبور، در شهر لاهور، مورد حمله جمعیت مردم گردید و کشته شد. حتی به تاریخ ۲ جنوری ۱۹۲۹ حکومت لرزان امان الله خان هم این ادعا را نمود و برای گرفتن این دشمن اساسی خود انعام تعیین نمود. Fletcher, Afghanistan the Highway of Conquest PP ۲۲۳-۲۲۴

فرهنگ به این مسله اشاره مفصلتری نموده و مینگارد: « راجع به امکان فعالیت لارنس در افغانستان در این وقت مطالب زیر در خور تامل است. نخست اینکه کلنل لارنس که تقریباً دوازده سال پیش از این تاریخ، که عملیات معروف را در عربستان علیه دولت عثمانی انجام داد، در پایان جنگ اول جهانی، نظر به اختلافات نظر با سیاست دولت خود در مورد کشورهای عربی از وظیفه اش به عنوان مامور خدمات خارجی استعفا داده به نویسندگی مصروف شد و آثار مهمی در فلسفه و اجتماعیات تالیف نمود. ثانیاً وی خود مدعی است که مسافرت او به هند و اقامتش در اردوگاه میرام شاه در نزدیکی سرحد افغانستان فقط برای آن بود که میخواست از تمدن فرار نموده در یک مقام دور دست مغزش را آسایش بدهد. و هیچ گونه سندی موجود نیست که ارتباط مجدد او با اداره خدمات خارجی یعنی اداره جاسوسی و تحریکات در کشورهای خارجی دلالت نماید. ثالثاً و از همه مهمتر اینکه لارنس استعداد لازم را برای این گونه مأموریت نداشت. وی نه پشتو میدانست و نه فارسی و نه به عرف پشتونها بلد بود. بنا بر این دلیلی وجود نداشت که به چنین وظیفه دشوار در بین عشایر پشتون مأمور شود. در حالیکه حکومت هند دهها افسر دیگر داشت که با تجربه طولانی در سرحد افغانستان و بلدیات با افغانها برای اجرای این کار مساعد تر بودند. نظر به این دلایل تا وقتیکه سند قابل اطمینان راجه به شرکت لارنس در عملیات علیه دولت امانی ارایه نشده است به شایعات مربوط به این موضوع نمی توان بیش از هنگامه سازی روزنامه نگاران و اغراض سیاسی کشورهای ذیعلاقه اهمیت قایل شد. فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر ص ۵۵۱-۵۵۲

و یا اینکه امان الله خان، پس از استعفی دادن از سلطنت، در ۲۹ جنوری در کندهار بیانیه ای را ایراد مینماید مبنی بر اینکه او به خاطر جلوگیری از خونریزی از سلطنت کناره گیری نمود. و در همان زمان سوگند یاد نمود که تا آخرین قطره خون و تا نابود سازی رهنان خواهد رزمید. بویکو ص ص ۱۶۳-۱۶۲

اولاً این بیانیه ضد و نقیض است. زیرا از سلطنت به خاطر جلوگیری از خونریزی دست بردار شدن و تا آخرین قطره خون رزمیدن با هم نمیخواند. زیرا تا آخرین قطره خون رزمیدن اعلان خونریزی نمودن است. و دیگر اینکه امان الله خان در این قول خود چندان صادق نمی نماید. زیرا امان الله خان در ماه نومبر سال ۱۹۲۸، که به اساس بعضی راپور ها، شمار شورش های سمت مشرقی به ۴۰۰۰۰ تن میرسید، و هزاران تفنگ و میلیون ها مرمی را از قشله های حکومتی بدست آورده بودند، از آتش نظامی اتحاد شوروی در کابل خواسته بود، که برای دفع این شورش ها، به طور عاجل ۱۲۰۰ بمب های خوشه ای، ۱۲۰۰ بمب های آتش افروز و ۶۰۰ بمب های کیمیای به افغانستان بفروشد. دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی سوم ماه دسمبر سال ۱۹۲۸ فیصله نمود که ۱۲۰۰ بمب های خوشه ای و ۱۲۰۰ بمب های آتش افروز را به افغانستان بفروشد ولی از فروختن بمب های کیمیای معذرت خواست. تیخانوف، نبرد افغانی ستالین ص ۲۰۱

آیا این بمب های خوشه ای و آتش افروز، که باعث کشته شدن صدها هزار تن شده میتوانست، صرف برای ترساندن شورشی ها خواسته شده بودند؟ آیا باز هم باور میتوان کرد که امان الله خان برای جلوگیری از خونریزی از تخت و تاج خود دست بردار شده بود؟ امان الله خان حتی برای ریختن بمب های کیمیای بالای مردم خود، که یکی از ظالمانه ترین سلاح های عصر بود، آمادگی میگرفت. امان الله خان برای سوختاندن مردم و خانه های شان به وسیله بمب های آتش افروز هم آماده بود.

ما اگر میخواهیم در باره حوادث گذشته تاریخ خود قضاوت درست و بیطرفانه نماییم بایست به اسناد و مدارکی که در آرشیف های روسیه و برتانیه و جاهای دیگر موجود است تمسک ورزیم نه به قضاوت های این و آن مورخ و نویسنده، که در قضاوت بر حوادث تاریخی، اصل بیطرفی را فراموش نموده اند و احساسات یک جانب را ابراز مینمایند.

امان الله خان، در ماه مارچ ۱۹۲۹، با توپ و تفنگ و عساکر منظم و ملیشه های قومی، از قندهار به صوب کابل حرکت نمود، غزنی را به محاصره کشید و هنوز منتظر رسیدن هزاره های طرفدار خود از هزاره جات بود. آیا این یک وفد صلح و آشتی بود یا برای جنگ نمودن با قوای حبیب الله کلکانی و بعداً مقابله نمودن با شورشی های مشرقی آمادگی گرفته بود؟ آیا او توقع داشت که حبیب الله کلکانی و یا قبایل شورشی شینوار و خوگیانی به صورت مسالمت آمیز تسلیم شوند و کمافی السابق امارت و پادشاهی او را قبول نمایند؟ ابدأ نه. در این صورت، استعفی نمودن بخاطر جلوگیری از خونریزی چه مفهومی میتوان داشت؟

قدرت ذاتاً خطرناکترین ماده مخدر است که به زود ترین فرصت اعتیاد را به وجود میآورد. امان الله خان تا که توانست برای حفظ قدرت خود جنگید و وقتی از وطن فرار نمود، تا که امید برگشتن به قدرت داشت، از هیچ گونه تلاش دست بردار نشد. همین کوشش های مذبحخانه و تقلاهای بی مورد برای کسب دوباره قدرت امان الله خان بود که باعث قربانی صدها منورین احساساتی گردید و صدراعظم محمدهاشم خان، در مقابل آنها، به مدد استخبارات قوی خود، از هیچ گونه استبداد و بیرحمی روی برنتافت.

مآخذ

- ۱: انیس، محی الدین. بحران و نجات طبع دوم سال ۱۳۷۸ هجری شمسی پشاور.
- ۲: شنسب، امیرالدین. خاطرات هشتاد سال زندگی یک افغان. چاپ دوم ۱۳۸۰ پشاور.
- ۳: غبار، میرغلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم چاپ ۱۹۹۹ ویرجینیا ایالت متحده.
- ۴: فرهنگ، میرمحمدصدیق. افغانستان در پنج قرن اخیر. ۱۳۷۳ هجری شمسی پشاور.
- ۵: بویکو، ولادیمیر. دولت و اپوزیسیون در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر. ۲۰۱۱ میلادی کابل.
- ۶: تیخانوف، یوری. نبرد افغانی ستالین. ترجمه عزیز آریانفر انترنیت.
- ۷: آقابکف، ژرژ سرگیویچ. خاطرات آقابکف. تهران ۱۳۵۷.
- ۸: مارشال، شاه ولی خان. یادداشت های من. مطبعه دولتی کابل. سال چاپ نامعلوم.
- ۹: عطایی، محمدابراهیم. د افغانستان پر معاصر تاریخ یوه لنده کتنه. کابل دریم چاپ ۱۸۸۳ هجری شمسی.

۱۱: Stewart, Rhea Tally. Fire in Afghanistan ۱۹۱۹-۱۹۲۹ U.S.A ۱۹۷۳.

۱۲: Adamec, Ludwig. Afghanistan's Foreign Affairs to the Mid Twentieth Century U.S.A ۱۹۷۴.

۱۳: Fletcher, Arnold. Afghanistan the Highway of Conquest. U.S.A ۱۹۶۴.

۱۴: Gregorian, Vartan. The Emergence of Modern Afghanistan. U.S.A. ۱۹۶۴.

۱۵: Poulada, Leon. Reform an Rebellion in Afghanistan. U.S.A ۱۹۷۳.

۱۶: Tytler, Fraser. Afghanistan a Study of Political Development in Central and Southern Asia. London ۱۹۶۷.



برای مطالب دیگر عبدالباری جهانی روی عکس کلیک کنید

